

نقد و معرفی کتاب

ساختمان واژه و مقوله دستوری:

تشخیص مقوله دستوری واژه‌ها بر اساس ملاکهای صرفی

علی بیرحیانی*

کتاب *ساختمان واژه و مقوله دستوری* نتیجه پژوهش دکتر علاءالدین طباطبائی درباره نحوه تشخیص مقوله دستوری در زبان فارسی است. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، کتاب حاضر نخستین اثری است که به تدوین چارچوبی برای توصیف بخش مهمی از واژگان زبان فارسی می‌پردازد و در قحطی کتابهای اصلی که بر اساس علم زبان‌شناسی به تحلیل داده‌های زبان فارسی بپردازند، باید انتشار چنین کتابی را به فال نیک گرفت.

این کتاب از پنج فصل و یک پیوست تشکیل شده است. در فصل اول، اطلاعاتی راجع به مقوله‌های دستوری و ویژگیهای آنها ارائه شده است. فصل دوم به قواعد صرف (ترکیب، اشتقاق، و تصریف) می‌پردازد. در فصل سوم، ساختمان کلمات مرکب و در فصل چهارم ساختمان کلمات مشتق بررسی شده است. به عبارت دیگر، در این دو فصل قواعدی برای تشخیص مقوله دستوری این کلمات ارائه شده است. در فصل پنجم، مسائل مربوط به تصریف کلمات بحث شده است. در پیوست کتاب، فهرست اسمهای بسیط، صفت‌های بسیط، ستاکهای حال افعال^۱،

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی

۱. فعلها در فرهنگهای لغت فارسی معمولاً به شکل مصدر ثبت می‌شوند، اما باید توجه داشت که مصدر فعل (مثلاً، رفتن) واژه (lexeme) محسوب نمی‌شود و ستاک مضارع افعال باید در واژگان ذخیره شود که مؤلف نیز بر این مسئله واقف است.

ستاکیهای گذشته افعال، ضمائر، اصوات و نام‌آواها، شبه جمله‌های دعایی، اسمهای پیچیده نامتعارف، صفت‌های پیچیده نامتعارف، و قیده‌های بسیط و پیچیده نامتعارف آمده است. طرح مسائل دقیق و موشکافانه راجع به ساخت کلمات زبان فارسی در این کتاب نشان‌دهنده پیشینه طولانی مدت تحقیق و همچنین دقت نظر مؤلف در این امر است، کما اینکه پژوهش‌های قبلی وی راه را برای تألیف چنین اثری هموار کرده بود (طباطبائی، ۱۳۸۲). وی به خوبی به نکاتی پرداخته که باید در چنین پژوهشی مد نظر قرار گیرند و به تفصیل آنها را بحث کرده است.

از مهم‌ترین مزایای این تحقیق آن است که بر مبنای پیکره‌ای مرکب از حدود ۳۲۰۰۰ کلمه بسیط و پیچیده انجام شده است که از فرهنگ معاصر فارسی (صدری افشار، ۱۳۸۲) و فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان (۱۳۷۶-۱۳۸۲) استخراج شده‌اند. با اینکه این اثر بر مبنای دیدگاهی زبان‌شناختی نوشته شده، حال و هوای دستورهای سنتی بر آن حاکم است، به طوری که مؤلف از هیچ کتاب یا مقاله غیرفارسی برای طرح مباحث نظری استفاده نکرده و در کتابنامه فقط هفت اثر فارسی را آورده که در هیچ یک به مباحث نظری پرداخته نشده است.

گرچه مؤلف، در ابتدای کتاب، هدف از آن را ارائه «ملاکهای صرفی برای تشخیص مقوله‌های دستوری واژه‌ها» دانسته است، تصریح چنین مطلبی جایگاه این کتاب را در گستره مطالعات زبان‌شناختی نشان نمی‌دهد، به خصوص اینکه وی هیچ اشاره‌ای به پیشینه پژوهش‌های نظری درباره صرف و واژگان نمی‌کند. البته، اشاره نکردن به مباحث نظری را — که گاهی فقط محقق و مخاطب را از مسیر اصلی خود دور می‌سازد — می‌توان مزیتی برای این اثر محسوب کرد، اما این مسئله نباید موجب از دست رفتن هدف و چارچوب کلی پژوهش شود.

موضوع اصلی این اثر فقط با مطالعه چند فصل از آن میسر می‌شود. هدف اصلی این کتاب توصیف بخشی از توانایی ذهنی گویشور فارسی‌زبان است که می‌تواند مقوله دستوری کلمات (و نه واژه‌ها) را در زبان فارسی تشخیص دهد. البته، خود مؤلف هدف پژوهش را نحوه تشخیص مقوله دستوری «واژه‌ها» می‌داند اما مطالب کتاب در واقع با هدف تعیین مقوله دستوری کلمه (word) طراحی شده است، زیرا وی با ارائه قواعدی توانسته مقوله دستوری مواردی که در واژگان (lexicon) ثبت می‌شوند (یعنی واژه یا lexeme) و نیز عناصری را که از ترکیب تکواژها و واژه‌ها حاصل می‌شوند و ممکن است در واژگان ثبت نشوند (یعنی کلمه یا word) نیز تعیین کند (شقایق، ۱۳۸۶: ۲۰). بنابراین، وی «واژه» را تسامحاً به جای «کلمه» به کار برده است. وی

در بخش «نتیجه‌گیری» پیکره خود را مبتنی بر «فارسی نوشتاری معیار» دانسته و بنابراین حوزه پژوهش خود را نیز مشخص کرده است.

مؤلف معتقد است برای تعیین مقوله دستوری در واژگان باید همه کلمات بسیط همراه مقوله خود در واژگان ذخیره شوند، اما مقوله اغلب کلمات غیربسیط را می‌توان بر حسب ساختارشان و بر اساس قواعدی تشخیص داد که مؤلف آنها را تدوین کرده است و نیازی به ثبت آنها در واژگان نیست. اگرچه وی این نکته را صریحاً بیان نکرده است، منظور او از واژگان فهرست عناصری است که باید برای تشخیص مقوله دستوری کلمات در دسترس باشد و کل واژگان ذهنی مد نظر او نیست. به عبارت دیگر، چنانچه بخواهیم واژگان ذهنی فارسی‌زبان را توصیف کنیم، عناصر دیگری به فهرست واژگانی که در این کتاب ارائه شده اضافه خواهد شد.

به این ترتیب، چارچوب کار مؤلف در این کتاب مشخص می‌شود: (۱) ارائه فهرست تکواژهای زبان فارسی شامل تکواژهای آزاد (کلمات بسیط) و تکواژهای وابسته، (۲) تدوین قواعد صرفی برای تشخیص مقوله دستوری کلمات غیربسیط، و (۳) ارائه فهرست کلمات غیربسیطی که در مقایسه با قواعد صرفی استثنا محسوب می‌شوند یا در قالب این قواعد جای نمی‌گیرند. مؤلف این کلمات غیربسیط را نامتعارف می‌نامد.

البته فهرست افعال مرکب و افعال گروهی در این کتاب آورده نشده است (طیب‌زاده، ۱۳۸۹). مؤلف اعتقاد دارد از آنجا که مشخص نیست اسم، صفت، یا قید با کدام یک از افعال بسیط فعل مرکب تشکیل می‌دهد، افعال مرکب باید به مثابه واحدهای نحوی در واژگان درج شود (ص ۳۷). مشخص نیست منظور او از «واحد نحوی» چیست، اما طبعاً فهرست این افعال باید در حوزه کلمات نامتعارف قرار گیرد.

بنابراین، در این کتاب، علاوه بر اینکه می‌توان الگویی از توانایی زبانی فارسی‌زبانان را به دست آورد، می‌توان از آن در زبان‌شناسی رایانه‌ای و برچسب‌زنی کلمات نیز بهره گرفت. چنانچه تمام اطلاعات این کتاب را بتوان در نرم‌افزاری رایانه‌ای به کار گرفت، آن نرم‌افزار باید بتواند مقوله دستوری تمام کلمات (به استثنای افعال مرکب و گروهی) در هر متن نسبتاً عمومی را مشخص سازد. در ادامه به ارائه نکاتی درباره محتوای کتاب می‌پردازیم:

۱. مؤلف یک بار از کلمه «فارسی‌زبان» (ص ۱۰) و یک بار از کلمه «ذهن» (ص ۱۱) استفاده کرده است و، به استثنای این دو مورد، هیچ شاهدی مبنی بر آنکه او در حال توصیف واژگان ذهنی اهل زبان است در دست نیست، در حالی که بهتر است در هر کتابی که به زبان‌شناسی محض می‌پردازد تصریح شود که هدف پژوهشهای زبان‌شناختی شناخت ذهن یا نزدیک شدن

به فرایندهای ذهنی است. این به مشخص شدن چارچوب پژوهش و انسجام مطالب کمک می‌کند و تکلیف مخاطب نیز روشن‌تر خواهد شد.

۲. هدف این پژوهش توصیف دانش زبانی «فارسی‌زبانان دانش‌آموخته» است که البته این نکته را مؤلف در کتاب نیاورده است (سخنرانی مؤلف در سومین کارگاه تابستانی انجمن زبان‌شناسی ایران، همدان، شهریور ۱۳۸۹). با اینکه پیکره کتاب شامل دو فرهنگ لغت است، اگر مبنای چنین پژوهشهایی پیکره‌هایی از داده‌های واقعی (مثل متون) باشد، توصیفی واقع‌گراتر به دست داده می‌شود. مثلاً، در بخش اسمهای بسیط، کلماتی مثل «آباره»، «آگات»، «بطریک»، «پیسین»، و «تولارمی» آمده و عموم فارسی‌زبانان با چنین کلماتی آشنا نیستند.

۳. چنانکه گفتیم، مطالب کتاب به دستورهای سنتی بسیار نزدیک است. مثلاً در بحث راجع به مقوله‌های دستوری، ابتدا تعاریف معنابنیاد برای مقوله‌ها ارائه شده است. به نظر می‌رسد هیچ ضرورتی برای ارائه تعاریف معنابنیاد در چنین پژوهشی وجود ندارد و، در صورت ارائه چنین تعاریفی، حداقل باید تصریح شود که این تعاریف چارچوب جامع و مانعی از مقوله‌ها به دست نمی‌دهند.

همچنین مؤلف در بحث راجع به قید (ص ۳۱) قیدها را به دو دسته ذاتی و غیرذاتی تقسیم کرده است. متأسفانه در سنت دستوری ما بر تمایز بین صورت و نقش دستوری چندان تأکید نشده است. «قید» در دستورهای سنتی هم برای اشاره به صورت (مقوله دستوری) و هم برای اطلاق به نقش دستوری گروههای نحوی به کار می‌رود و برای حل این مشکل نیاز به ایجاد تمایز میان قید ذاتی و غیرذاتی وجود دارد. چنین تمایزی باعث خلط مبحث در دو حوزه می‌شود: اول آنکه تمایز میان صورت و نقش مخدوش و دیگر اینکه تمایز میان کلمه و گروه نادیده گرفته می‌شود. آرتس (Aarts, 2001)، در پنج فصل اول کتاب خود، رابطه صورت و نقش دستوری را به‌خوبی تشریح می‌کند. «قید» (adverb) به مقوله دستوری یک کلمه، فارغ از بافت نحوی آن، اطلاق می‌شود. این کلمه ممکن است هسته یک گروه واقع شود و گروه قیدی (adverb phrase) تشکیل دهد. از سوی دیگر، افزوده (adjunct) که در دستورهای سنتی و حتی برخی دستورهای جدید «قید» نامیده شده) نقشی دستوری است و گروههای نحوی گوناگون (مثل گروه اسمی، گروه حرف اضافه‌ای، و گروه قیدی) امکان دارد در جمله نقش افزوده داشته باشند. به این ترتیب، باید گفت مؤلف به «قید» (adverb) می‌پردازد (قید ذاتی) و «افزوده (قید غیرذاتی)» خارج از حوزه پژوهش اوست.

نکته دیگر اینکه مؤلف، به تبعیت از دستورهای سنتی، ویژگیهای فعل را صرفاً به دو ویژگی

«وجه» و «زمان» محدود می‌کند و بنابراین، «نمود» را نیز جزو ویژگی زمان می‌داند. جدا کردن «نمود»، در حکم ویژگی‌ای مستقل، از لحاظ نظری بسیار مفید به نظر می‌رسد.

همچنین مؤلف تکواژ «را» را «حرف اضافه» دانسته است. باید توجه داشت که این مسئله در تحلیل صرفی و نحوی پیچیدگی‌هایی ایجاد می‌کند. اولاً حروف اضافه فارسی همگی پیشین‌اند و، در این صورت، یک استثنا در حروف اضافه پدید می‌آید. دیگر اینکه حروف اضافه تکواژهای آزاد به شمار می‌روند، در حالی که «را»، در بیشتر موارد، تکواژ وابسته به حساب می‌آید. سوم آنکه اگر «را» حرف اضافه محسوب شود، آنگاه باید گفت در زبان فارسی نقش مفعول مستقیم را گاهی گروه اسمی و گاهی گروه حرف اضافه‌ای بر عهده دارند و این امر تحلیل نحوی را پیچیده می‌سازد. اگر «را» حرف اضافه محسوب نشود، آنگاه همواره گروه اسمی نقش مفعول مستقیم را بر عهده خواهد داشت.

۴. مؤلف در بحث راجع به ساختار و مقوله (ص ۱۱) عنوان داشته که مقوله غالبی را، که از یک فرایند مشخص (مثل اسم + اسم) حاصل می‌شود، در واژگان ذکر نمی‌کند و کلمات متعلق به مقوله فرعی در واژگان ذکر می‌شود. مثلاً از ترکیب «اسم + اسم» عموماً اسم ساخته می‌شود (مثلاً «کتابخانه»)، اما گاهی همین ساختار صفت به دست می‌دهد (مثلاً «وطن‌دوست»^۱). قاعده اول که اسم به دست می‌دهد، قاعده‌ای عام در نظر گرفته شده و کلمات حاصل از آن در واژگان ذکر نمی‌شود، در صورتی که کلمات حاصل از قاعده دوم در واژگان ذکر شده است. به نظر می‌رسد چنین تحلیلی با واقعیت چندان منطبق نیست. گویشور فارسی‌زبان می‌داند هر ترکیبی که با استفاده از کلمه «دوست» ساخته شود، صفت است: «پول‌دوست»، «مال‌دوست»، «وطن‌دوست»، «پسردوست». بنابراین، مقوله دستوری برخی کلمات مرکب ظاهراً باید، نه بر مبنای مقوله دستوری اجزای آنها، بلکه بر اساس خود این اجزا مشخص شود. بنابراین، همان‌طور که در فصل سوم، عبارتهایی مانند «آقا + اسم = اسم» (مثل آقابزرگ) یا «نیم + اسم = اسم» (مثل نیم‌رخ) قاعده قلمداد شده است، عبارت «اسم + دوست» نیز را می‌توان به صورت قاعده‌ای صفت‌ساز در بخش قواعد قرار داد.

۵. گاهی مطالبی در کتاب طرح شده است که ارتباط آنها با موضوع اصلی دقیقاً مشخص نیست، مثلاً، بحث درباره تفاوت اسم عام و خاص (ص ۱۶)، انواع ضمیر و کاربرد آنها (ص ۱۸) و ۱۹، و صفت مدرج و نامدرج (ص ۲۴). به نظر می‌رسد طرح این مسائل مستقیماً به تشخیص مقوله دستوری مربوط نمی‌شود.

۱. البته، «دوست» در این ترکیب و ترکیبات مشابه اسم نیست و پسوندی صفت‌ساز است. - و.

همچنین مؤلف، در صفحه ۱۹، میان ضمیر اشاره و اسم اشاره تمایز قائل می‌شود. به گفته وی، واژه‌های «این» و «آن» و صورتهای جمع آنها هر گاه قبل از خود مرجع مشخصی داشته باشند، ضمیر اشاره نامیده می‌شوند، اما اگر مرجع آنها اساساً بیرون از بافت کلام باشد یا جمله‌ای باشد که قبلاً بیان شده، آنها را اسم اشاره می‌خوانیم. مؤلف هیچ دلیلی برای قائل شدن به چنین تمایزی ذکر نکرده است و ارتباط این مسئله با تشخیص مقوله دستوری نیز مشخص نیست. مؤلف اشتباهاً در صفحه ۲۰، دوباره ذیل یک عنوان، به بحث «ضمیر اشاره» پرداخته و دقیقاً مثالی از «اسم اشاره» ارائه داده است: «این را گفت و رفت»، «آن را بگذار توی جیبت».

۶. مؤلف مقوله «اسم- صفت عامل» را مقوله دستوری جدیدی معرفی کرده است (ص ۲۷). او همه اسمها و صفاتی را که با پسوند «-ی» اسم عمل می‌سازند در مقوله مشترکی به نام «اسم- صفت عامل» قرار داده و راجع به وضعیت چنین مقوله‌ای در زبانهای دیگر یا وضع رده‌شناختی آن نیز بحثی به میان نیاورده است. به گفته مؤلف، دلیل قائل شدن به چنین مقوله‌ای آن است که چندین فرایند واژه‌سازی در زبان فارسی هم صفت می‌سازد و هم اسم: مثلاً «اسم + گر»، هم «آهنگر» را می‌سازد که اسم است و هم «حیله‌گر» را که صفت است. هر دو این کلمات با اضافه شدن «-ی» اسم عامل می‌سازند. اگر کلمات حاصل از این فرایندها را «اسم- صفت عامل» بدانیم، دیگر لازم نیست مشخص کنیم هر یک از این کلمات صفت است یا اسم.

دیگر اینکه گاهی «-ی» با اضافه شدن به اسمهای بسیط مانند «پدر» باز هم اسم می‌سازد: «پدري». بنابراین، در تشخیص مقوله دستوری کلماتی که دارای «-ی» در حکم پسوندی اشتقاقی اند پیچیدگی‌هایی به وجود می‌آید، زیرا این پسوند سه کاربرد دارد: گاهی اسم را به صفت، گاهی صفت را به اسم، و گاهی اسم را به اسم تبدیل می‌کند. بر اساس این بحث، مؤلف مقوله دستوری کلماتی مانند «آهنگر»، «پیمانکار»، «نویسنده»، «شاعر»، «پدر»، و «مادر» را «اسم- صفت عامل» می‌داند.

باید گفت این نوع تقسیم‌بندی فقط برای حل شدن مسئله تشخیص مقوله دستوری مفید است و، به نوعی، پاک کردن صورت مسئله به شمار می‌آید. گرچه این تقسیم‌بندی نظریه مربوط به تشخیص مقوله دستوری را کاملاً اقتصادی نشان می‌دهد، بار سنگینی را به حوزه نحو تحمیل می‌کند. در واقع، مشخص نیست وضعیت نحوی مقوله «اسم- صفت عامل» چگونه است. این مقوله در نحو ویژگیهای صفت را دارد یا اسم؟ چگونه می‌توان با استفاده از آن گروه ساخت؟ رفتار نحوی این گروهها چگونه است؟ و سؤالاتی از این دست.

همچنین باید توجه داشت که پسوند «-ی» در زبان فارسی از دو ریشه تاریخی گرفته شده که اسم را به صفت و صفت را به اسم تبدیل می‌کرده‌اند و، در اصل، این پسوند فقط همین دو نقش را بر عهده دارد. حتی کلماتی — مانند «پدر» — که اکنون صرفاً به صورت اسم به کار می‌روند در اصل صفت بوده‌اند. یک راه حل برای این مسئله آن است که فرض کنیم همه کلماتی که با «-ی» اسم می‌سازند، صفت‌اند (مثلاً «نویسنده»، «خواننده»، «آهنگر» و ...). کما اینکه چنین کلماتی در نقش صفت هم به کار می‌روند: «دانشجوی نویسنده». از آنجا که هر صفتی در زبان فارسی را می‌توان در نقش اسم به کار برد، این کلمات ممکن است اسم هم باشند. به این ترتیب، مقوله دستوری کلماتی مشخص می‌شود که هم در نقش صفت و هم در نقش اسم به کار می‌روند و با «-ی» اسم عامل می‌سازند. اما برای کلماتی که فقط در نقش اسم به کار می‌روند و با «-ی» اسم عامل می‌سازند (مانند «پدر»)، باید راه حلی دیگر یافت. این کلمات را می‌توان به همراه «-ی» در حکم اسم در واژگان ذکر کرد و، در این صورت، از تحمیل یک مقوله دستوری دیگر به زبان فارسی جلوگیری می‌شود. این مسئله در مورد کلماتی مانند «دوستی» و «پزشکی» — که در آنها یک اسم به اسم دیگری تبدیل شده است — نیز صادق است. علاوه بر این، باید توجه داشت اسمهایی که با «-ی» اسم می‌سازند گاهی نیز همراه «-ی» به صورت صفت به کار می‌روند: «پدربزرگ پدری»، یعنی زبان فارسی با این کلمات به دو شکل متفاوت برخورد می‌کند که می‌توان یکی از آنها را بی‌نشان و دیگری را نشاندار دانست. موارد نشاندار همان اسمهایی‌اند که با اضافه شدن «-ی» به اسم پدید می‌آیند و باید در واژگان درج شوند.

۷. مؤلف تکواژهایی را که برای ساخت ماضی نقلی در فارسی رسمی به فعل اضافه می‌شوند شناسه (وند تصریفی) دانسته است (ص ۳۳ و ۱۴۸). این تکواژها گونه‌ای از فعل «بودن»‌اند و واژه‌بست به شمار می‌روند، زیرا می‌توان آنها را حذف به قرینه کرد. البته، تکواژهایی که در ساخت ماضی نقلی در فارسی محاوره‌ای به کار می‌روند وند تصریفی‌اند (پیرحیاتی، ۱۳۹۰).

۸. مؤلف در صفحه ۷۴ تصریح می‌کند که از «قید تنوین‌دار + صفت» صفت به دست می‌آید این فرایند اساساً در حوزه نحو اتفاق می‌افتد و عبارت حاصل گروه صفتی است، نه صفت. مثلاً عبارت‌هایی مثل «کاملاً درست»، «منطقاً اصولی»، و «ابداً ناممکن» که مؤلف آنها را صفت دانسته است کلمه نیستند و گروه صفتی به شمار می‌آیند.

۹. مؤلف در فهرست واژگان فقط مسئله تشخیص مقوله دستوری را در نظر گرفته است. اگر «قابل پیش‌بینی بودن» معنای واژه‌های موجود در واژگان را نیز در نظر بگیریم، فهرست واژگان افزایش خواهد یافت. مثلاً مقوله دستوری «دانشگاه» با توجه به قاعده «اسم + گاه»، باید «اسم»

باشد، اما پیش‌بینی معنای آن حداکثر به صورت «مکان دانش» امکان‌پذیر است و معنای «نهادی رسمی که دانشجویان در آن تحصیل می‌کنند» باید در واژگان ثبت شود.

۱۰. مؤلف پی‌بسته‌های ضمیری را یک بار در بخش «تصریف اسم» (ص ۱۴۳) با عنوان «واژه‌بسته‌های شخصی» و یک بار در بخش «تصریف فعل» (ص ۱۵۳) با عنوان «واژه‌بسته‌های فعلی» آورده است و بنابراین تلویحاً اذعان می‌کند که در واژگان فارسی دو دسته پی‌بسته ضمیری وجود دارد. به نظر می‌رسد دلیلی برای این تقسیم‌بندی وجود ندارد و هر دو دسته را می‌توان یکسان در نظر گرفت (راسخ‌مهند، ۱۳۸۸).

۱۱. مؤلف ستاک گذشته همه افعال بسیط فارسی را در قسمت واژگان ذکر کرده است، در حالی که به نظر می‌رسد مقوله دستوری بسیاری از این ستاک‌های گذشته، با توجه به ساخت، مشخص باشد. می‌توان یک صورت اصلی برای تکواژ گذشته‌ساز در نظر گرفت و به این ترتیب حداقل بخشی از ستاک‌های گذشته را از واژگان حذف کرد. مثلاً اگر «ید» را صورت زیرساختی تکواژ ماضی‌ساز در نظر بگیریم، آنگاه مقوله دستوری فعل‌هایی مانند «بوسید»، «پوشید»، و «درخشید» را با توجه به ستاک مضارع آنها یعنی «بوس»، «پوش» و «درخش» می‌توان پیش‌بینی کرد.

منابع

- پیرحیاتی، علی (زیر چاپ، ۱۳۹۰)، «تکواژهای وابسته در فارسی امروز»، *مجله زبان‌شناسی*.
 راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۸)، «پی‌بسته‌های ضمیری»، *گفتارهایی در نحو*، تهران، نشر مرکز، ص ۴۳-۱۵.
 شقاقی، ویدا (۱۳۸۶)، *مبانی صرف*، تهران، انتشارات سمت.
 صدری افشار، غلامحسین (۱۳۸۲)، *فرهنگ معاصر فارسی*، تهران، فرهنگ معاصر.
 طباطبائی، علاءالدین (۱۳۸۲)، *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
 طیب‌زاده، امید (۱۳۸۹)، «واژگانی برای زبان فارسی»، *دستور*، ش ۶، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۲۴۳-۲۵۱.
 فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۱۳۸۲)، *فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان* (۱۳۸۲-۱۳۷۶)، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

Aarts, B. (2001), *English Syntax and Argumentation*, Hampshire, Palgrave.